

## آبِاصَلَّتْ، رَهْ یَافْتَهی خِرَاسَانَ

مهدی غلامعلی<sup>۱</sup>

### چکیده

عبدالسلام بن صالح مشهور به آبِاصَلَّتْ هروی از راویان مشهور و یاران امام رضا علیه السلام است. زندگی وی، نوع نگرش و مذهب او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. همراهی او در خراسان با امام هشتم از او فردی والامقام و ارزشمند را در اذهان شیعیان به تصویر کشانده است؛ اما متون کهن رجالی شیعه - مانند رجال طوسی - و بخشی از کتاب‌های رجالیان اهل سنت او را «عامی» دانسته‌اند. در نوشتاری که می‌آید، ضمن بازشناسی شخصیت وی در دامنه‌ای از متون رجالی و روایی فریقین به این نتیجه رهنمون خواهیم شد که آبِاصَلَّتْ بخش قابل توجهی از عمر خود را در میان دانشیان عامه گذرانده و در شمار ایشان بوده است و با ورود امام به خراسان به تدریج توفیق ره‌یافتن و پذیرش اندیشه شیعی را یافته است.

**کلیدواژه:** آبِاصَلَّتْ (ابوالصلت)، عبدالسلام بن صالح هروی، الهروی، راویان امام رضا علیه السلام، راوی حدیث شیعه، نیشابور، خراسان.

### درآمد

آبِاصَلَّتْ عبدالسلام بن صالح هروی از اصحاب روایت امام رضا علیه السلام<sup>۲</sup> و متوکل شهر مدینه بوده است.<sup>۳</sup> نام کامل وی را خطیب بغدادی این‌گونه ثبت کرده است: «عبدالسلام بن صالح بن سلیمان بن ایوب بن میسرة» و وی را «مولی عبد الرحمن بن سمره القرشی» دانسته است.<sup>۴</sup> همراهی وی در طول سفر امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو روشن نیست؛ ولی گزارش‌هایی که از او رسیده حضور او را در نیشابور<sup>۵</sup> و همراهی او در طوس، سرخس<sup>۱</sup> و مرو - و به‌ویژه ایام

۱. مدرس مرکز تخصصی علوم حدیث و عضو هیأت علمی دانشکده‌ی علوم حدیث.

۲. رجال النجاشی، ص ۲۴۵، ش ۶۴۳؛ رجال الطوسی، ص ۳۶۰، ش ۵۳۲۸ و ص ۳۶۹، ش ۵۴۹۹.

۳. رجال الکشی، ص ۶۱۶، ش ۱۱۴۹.

۴. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸، ش ۷۲۸.

۵. الامالی طوسی، ص ۴۵۱.

رحلت امام - را به خوبی تبیین می‌کند؛ هم‌چنین گزارش‌هایی در دست است که وی در نیشابور حدیث می‌گفته است.<sup>۲</sup>

وی در شمار زاهدان<sup>۳</sup> و عالمان برجسته‌ای بوده که پس از سفرهای حدیثی بسیار وارد مرو می‌شود. در آن دوران مأمون خلیفه‌ی دانشمند عباسی در مرو برای شرکت در جنگ حضور داشته است. وقتی مأمون دانش ابصت را می‌بیند، از او می‌خواهد تا در دربار خلیفه و همراهی وی در جنگ حضور داشته باشد و وی نیز می‌پذیرد؛ بدین سان او در شمار خواص خلیفه درآمد و همواره مورد توجه مأمون بود تا زمانی که بحث خلق قرآن<sup>۴</sup> پیش آمد و اندیشه‌ی او برخلاف مأمون بود.<sup>۵</sup> در گزارش یاد شده بیش از آنچه گذشت نیامده است؛ ولی به نظر می‌رسد که ابصت از آن پس دیگر نزد مأمون نمانده است. با توجه به دوران طرح مباحث خلق قرآن - که پس از رحلت امام رضا علیه السلام - بوده است،<sup>۶</sup> به نظر می‌رسد که وی پس از رحلت امام با دستگاه حکومت تا سال ۲۱۸ ق مرتبط بوده است.

### جایگاه

ارتباط نزدیک وی با امام تا آخرین لحظات عمر شریفش و نقل روایات گسترده از امام، نشان از جایگاه نزدیک وی دارد. جالیان نیز او را فردی مورد اعتماد (ثقة)<sup>۷</sup> راستگو و از جهت

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴. او امام را در زندان سرخس ملاقات می‌کند و سؤال‌های خود را می‌پرسد.

۲. الخصال، ص ۵۳؛ الامالی طوسی، ص ۴۵۱.

۳. به ظاهر وی در پوشش نیز تابع گروهی از زاهدان بوده و به نوعی ژنده‌پوش بوده است؛ چه این‌که درباره‌ی وی آمده است: «وکان صاحب قشاف و هو من آحاد المعدودین فی الزهد».

۴. مسأله‌ی خلق القرآن از مسایل کلامی است که در سده‌های دوم و سوم سبب اختلاف شدید دانشمندان اسلامی با یکدیگر شد. این اندیشه در اواخر حکومت امویان به صورت مخفی در برخی از محافل بیان شد. جعد بن درهم، معلم مروان بن محمد - آخرین خلیفه اموی - نخستین کسی است که این اندیشه را ابداع کرد. این مسأله در عصر مأمون بسیار قوت گرفت و به اوج خود رسید. دستگاه حکومتی نسبت به مخالفان این اندیشه سخت‌گیری‌های بسیاری انجام داد و حتی خون بسیاری از مخالفان این نظریه را حلال شمرد و جنایات بسیاری مرتکب شدند. (حیة الامام الرضا، ج ۲، ص ۲۲۰).

۵. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸، ش ۷۲۸.

۶. مسایل خلق قرآن از سال ۲۱۲ ق. به وسیله‌ی مأمون بسیار آشکار شد و در سال ۲۱۸ ق به اوج خود رسید (تاریخ الاسلام، ج ۱۵، ص ۸). ابن کثیر (م ۷۷۴ ق) در توصیف وقایع این سال و فجایع مسأله‌ی خلق قرآن از جانب حکومت می‌نویسد: «وقعت

بین الناس فتنة عظيمة فانا لله و انا اليه راجعون.» (البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۷۲).

۷. رجال النجاشی، ص ۲۴۵، ش ۶۴۳.

روایی «صحيح الحديث»،<sup>۱</sup> «نقی الحديث»،<sup>۲</sup> «ثقة مأمون علی الحديث»<sup>۳</sup> دانسته‌اند. جالب این‌جا است که حتی عامّه نیز وی را در نقل روایت موثق می‌دانند و تشیع او را تنها ایرادش می‌دانند.<sup>۴</sup>

### مذهب

شیخ طوسی در شمار اصحاب روایت امام هشتم دوبار نام وی را آورده است. در مرتبه‌ی نخست می‌نویسد: «عبدالسلام بن صالح الهروی أبوالصلت، عامی»<sup>۵</sup> و در قسمت کنیه‌ها نیز آورده است: «أبوالصلت الخراسانی الهروی عامی روی عنه بكر بن صالح»<sup>۶</sup> چرایی تکرار این نام در یک باب به نظر می‌رسد که نوعی سهو قلم بوده باشد؛<sup>۷</sup> اما نکته این‌جا است که طوسی، اباصلت را از اهل سنت شمرده است و حال آن‌که نجاشی پس از آن‌که وی را «ثقه» و «صحيح الحديث» خوانده است، درباره‌ی مذهب او سکوت اختیار کرده و سکوت نجاشی نشان از اعتقاد او بر تشیع اباصلت است.<sup>۸</sup> گذشته از این کشی نیز در توصیف وی می‌نویسد: یحیی بن نعیم<sup>۹</sup> می‌گوید:

«أبوالصلت نقی الحديث و رأیناه یسمع و لکن کان شدید التشیع و لم یر منه الکذب»<sup>۱۰</sup>

همو با سند خویش از برکه بن الحسن أسفراینی نقل می‌کند که می‌گفت:

«سمعت أحمد بن سعید الرازی یقول إن أبوالصلت الهروی ثقة مأمون علی الحديث إلا أنه یحب آل رسول الله ﷺ و کان دینه و مذهبه»<sup>۱</sup>

۱. رجال النجاشی، ص ۲۴۵، ش ۶۴۳.
۲. رجال الکشی، ص ۶۱۵، ش ۱۱۴۸.
۳. رجال الکشی، ص ۶۱۶، ش ۱۱۴۹.
۴. رجال الکشی، ص ۶۱۶، ش ۱۱۴۹، نگاه کن: تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۰ به بعد.
۵. رجال الطوسی، ص ۳۶۰، ش ۵۳۲۸.
۶. رجال الطوسی، ص ۳۶۹، ش ۵۴۹۹.
۷. البته طوسی نام یک عبدالسلام بن صالح دیگر را نیز در یاران امام رضا علیه السلام آورده که چون کنیه‌ی او اباعبدالله است، احتمالاً با اباصلت مشهور متفاوت است. (رجال الطوسی، ص ۳۶۲، ش ۵۳۶۲).
۸. با توجه به انگیزه‌ی نگارش نجاشی و مطالبی که در مقدمه آورده است، اصل اولی در کتاب وی آن است که اسامی راویان شیعی را بیاورد.
۹. در متن رجال کشی چنین آمده است؛ ولی به نظر می‌رسد که تصحیف یحیی بن معین رجالی شهر عامّه باشد.
۱۰. رجال الکشی، ص ۶۱۵، ش ۱۱۴۸.

این دو گزارش کثی و سکوت نجاشی دلیل خوبی برای تشیع اباصلت هروی است؛ هرچند متون روایات گزارش شده به وسیله اباصلت به خوبی می‌تواند بیانگر اندیشه‌ی ولایی وی بوده باشد. آیت‌الله خویی عامی دانستن اباصلت را به وسیله‌ی شیخ طوسی، ناشی از سهو قلم وی می‌داند و می‌نویسد:

«فإنَّ أبابصلت مضافاً إلى تشیعہ کان مجاهراً بعقیدته أيضاً و من هنا تسالم علماء العامّة علی أنه شیعی، صرح بذلک ابن حجر وغیره.»<sup>۲</sup>

#### آثار

کتاب *وفاة الرضا علیہ السلام* - که ظاهراً مجموعه‌ای از احادیث درباره‌ی چگونگی وفات امام هشتم است - از آثار او است.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد که "شیخ صدوق" در کتاب *عیون اخبار الرضا علیہ السلام* از این کتاب استفاده کرده است. اباصلت هروی گذشته از آثار کتبی، راوی ده‌ها روایت در جوامع روایی شیعه و سنی است؛ اگرچه تمایل شیعی وی سبب طرد محدثان عامه شده است؛ ولی کتب روایی شیعه و به‌ویژه آثار شیخ صدوق گزارش‌گر روایات بسیاری از وی هستند. در کتب اربعه نیز شش روایت<sup>۴</sup> و در *وسائل الشیعه* پنجاه و دو روایت از وی نقل شده است.

#### جلسات حدیثی

چند گزارش حاکی از آن است که وی در نیشابور<sup>۵</sup> و همچنین بغداد<sup>۶</sup> به بیان حدیث و برپایی جلسات حدیث پرداخته است؛ همچنین اباصلت در هنگام حضور امام رضا علیہ السلام در نیشابور حضور داشته و بخشی از گزارش‌های مربوط به وقایع حضور حضرت در این شهر را

۱. رجال الکثی، ص ۶۱۶، ش ۱۱۴۹.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۸ - ۲۰.

۳. رجال النجاشی، ص ۲۴۵، ش ۶۴۳.

۴. رک: الکافی، ج ۳، ص ۳۹۲؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵ و ج ۳ ص ۳۷۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۷۶ و ج ۴، ص ۲۰۹ و الاستبصار، ج ۲، ص ۹۷. گفتنی است که این شش روایت تکرار سه روایت در موضوعات خواندن نماز بر فراز کعبه، کفاره افطار در رمضان و ثواب زیارت است.

۵. الخصال، ص ۵۳؛ الامالی طوسی، ص ۴۵۱.

۶. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸، ش ۷۲۸.

گزارش کرده است.<sup>۱</sup> به جهت آشنایی وی با بزرگان اهل سنت و شاگردی بسیاری از ایشان جریان حدیث «سلسله الذهب» را بهتر از دیگران گزارش کرده است. شیخ صدوق رحمته نیز به گزارش وی در این موضوع اعتماد کرده است. اباصلت خود می‌گوید:

«كنت مع علي بن موسى الرضا عليه السلام حين رحل من نيسابور و هو راكب بغلة شهباء فإذا محمد بن رافع و أحمد بن الحرث و يحيى بن يحيى و إسحاق بن راهويه و عدة من أهل العلم قد تعلقوا بلجام بغلته المربعة فقالوا: بحق آبائك الطاهرين حدثنا بحديث سمعته من أبيك فأخرج رأسه من العمارية.»<sup>۲</sup>

گذشته از این در ایام حضور امام در خراسان همراهی وی تا هنگام وفات سبب شده تا بسیاری از حوادث مرتبط با سیره و تاریخ امام را گزارش کند. شاید تألیف کتاب وفات امام رضا عليه السلام که از آثار وی شمرده‌اند، همان روایات و یا جلسات روایاتی باشد که او آن‌ها را گزارش کرده است. شیخ صدوق نیز بخشی از همین روایات را و یا با استفاده از همین کتاب روایاتی را در باب «ما حدث به ابوالصلت الهروی عن ذکر وفات»<sup>۳</sup> آورده است.

مأمون در ایامی که بحث کلامی «خلق قرآن» در جامعه رخ داده بود، اباصلت عبدالسلام بن صالح هروی و بشر مریسی<sup>۴</sup> (م ۲۱۸ یا ۲۱۹ق) - از متکلمان و فقیهان شهیر حنفی - را برای مناظره دعوت کرد. اباصلت در این جلسات - که چندین مرتبه در حضور مأمون برگزار شد - توانست اندیشه‌های کلامی مرجئه، جهمیه، زنادقه، قدریه و باورهای بشر مریسی را رد کند و بر طرف مناظره‌ی کننده و متکلمان روزگار خود ظفر یابد.

أحمد بن سیار بن أيوب که مطالب فوق را گزارش کرده می‌افزاید: «اباصلت به کلام شیعه اشراف داشت و آن را می‌دانست. من نیز در زمینه‌ی اندیشه‌ی شیعه با او مناظره کردم و او را فردی افراطی در اندیشه شیعی نیافتم و دریافتم که وی به تقدّم أبابکر و عمر باور دارد و بر

۱. عیون، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۱.

۲. عیون، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۱.

۳. عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۷۱.

۴. بشر بن غیاث بن ابی‌کریمه، أبو عبد الرحمن مریسی، مولی زید بن خطاب، از فقهای حنفی و متکلمان أصحاب رأی در ابتدای سده‌ی سوم بوده است. او قایل به خلق قرآن بوده و سخنان ناپسندی از وی ضبط شده است که معمولاً به اهل علم و مخالفان خود اسانه‌ی ادب می‌کرده است. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۶۱، ش ۳۵۱۶.

علی علیه السلام و عثمان نیز ترحم می‌کرد [رحمه الله می‌گفت] و از أصحاب پیامبر به زیبایی یاد می‌کرد و از او شنیدم که می‌گفت: «هذا مذهبی الذی أدین الله به». أحمد بن سيار بن أيوب در پایان می‌گوید: «بخشی از روایات اباصلت، در شمار مثالب است.»<sup>۱</sup>

### اباصلت در متون اهل سنت

نام اباصلت عبدالسلام بن صالح هروی در متون رجالی و روایی اهل سنت نیز به چشم می‌خورد؛ بنابر گزارش خطیب بغدادی، اباصلت برای اخذ حدیث، به شهرها و سرزمین‌های بصره، کوفه، حجاز و یمن سفر کرده بود و در این مسافرت‌های علمی از کلاس‌های درس اساتیدی چون حماد بن زید و مالک بن انس، عبدالوارث بن سعید، جعفر بن سلیمان، شریک بن عبدالله، عبدالله بن ادریس، عباد بن العوام و ابامعاویة الضریر، معتمر بن سلیمان تیمی، سفیان بن عیینة و عبدالرزاق بن همام بهره برده بود.<sup>۲</sup> این اساتید از عالمان عامه در عصر اباصلت بوده‌اند.

جمعی از شاگردان وی نیز عبارت است از: أحمد بن منصور رمادی، عباس بن محمد الدوری، إسحاق بن حسین حربی، محمد بن علی (معروف به فستق)، حسن بن علویة قطان و علی بن أحمد بن النضر الأزدی.<sup>۳</sup> این در حالی است که محدثان شیعی معمولاً روایاتی را که وی از اساتید سنی خویش فراگرفته است، گزارش نکرده‌اند. تقریباً بیش از ۹۰٪ روایات وی در منابع امامیه روایاتی است که وی از امام رضا علیه السلام یا درباره‌ی آن حضرت روایت کرده است؛<sup>۴</sup> هم‌چنین شاگردان وی نیز در جوامع روایی شیعه کاملاً با شاگردان سنی‌اش متفاوت است؛ به عنوان نمونه، روایات وی را در جوامع روایی شیعه افرادی چون ابراهیم بن هاشم،<sup>۵</sup> حمدان بن سلیمان نیشابوری،<sup>۶</sup> أحمد بن علی بن عبیدالله أنصاری<sup>۱</sup> روایت کرده‌اند.

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸، ش ۷۲۸.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸، ش ۷۲۸.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸، ش ۷۲۸.

۴. امالی صدوق، ص ۷۵۹، ج ۱۰؛ ۲۶؛ علل الشرایع، ص ۲۳۷، ج ۱؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۳ و ص ۲۵۱، ح ۳.

۵. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۲۰۹؛ الفقیه، ج ۳، ص ۳۷۸، ح ۱. دانشیان بزرگی هم‌چون محمد بن یحیی العطار قمی (الکافی، ج ۴، ص ۵۸۰، ح ۳؛ کامل الزیارات، ص ۲۲۲، ح ۴ و ص ۳۲۶ و ...)، احمد بن ادریس قمی (کامل الزیارات ابن‌قولویه،

ص ۲۲۲، ح ۴) و علی بن محمد بن قتیبة نیشابوری (الفقیه، ج ۳، ص ۳۷۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۲۰۹ و الاستبصار، ج ۲،

ص ۲۰۹) افتخار شاگردی حمدان بن سلیمان را داشته‌اند.

حضور وی در مجلس احمد بن حنبل نیز در متون متعدد شیعی گزارش شده است، البته این حضور در زمانی است که اباصلت به عنوان شیخ حدیث شناخته شده است. اباصلت خود می‌گوید در مجلس أحمد بن حنبل این روایت را با سند کامل این‌گونه خواندم:

«حدثنا الرضا علی بن موسی عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علی، عن أبيه علی بن الحسين زين العابدين، عن أبيه الحسين بن علی الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين علی بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: الإيمان قول مقول و عمل معمول و عرفان العقول.»<sup>۲</sup>

اباصلت می‌افزاید که أحمد بن حنبل، وقتی حدیث را شنید گفت:

«يا أبا الصلت لو قرء هذا الإسناد علی المجانين أفاقوا.»<sup>۳</sup>

گزارش‌هایی دیگر نیز در دست است که وی این روایت را در جلساتی در حضور افرادی چون اسحاق بن راهویه، عبدالله بن طاهر و دیگر بزرگان عصر خویش قرائت کرده است. عباراتی نظیر تحسین احمد بن حنبل را نیز به افرادی چون عبدالله بن طاهر<sup>۴</sup> و ابوحاتم<sup>۵</sup> نیز نسبت داده‌اند.

#### نگاه رجالیان و محدثان عامه

گذشت که شخصیت اباصلت برای بسیاری از دانشمندان عامه مورد سؤال و ابهام بوده است؛ از این‌رو می‌توان دو دسته نگاه را به وی از متون مختلف برداشت کرد:

#### الف) موافقان

حسن بن علی بن مالک می‌گوید از یحیی بن معین (م ۲۳۳ق) درباره‌ی اباصلت هروری پرسیدم، او گفت: «ثقة صدوق إلا أنه يتشيع.» یحیی بن معین در پاسخ سؤال کننده‌ای دیگر درباره‌ی وی می‌گوید: «قد سمع و ما أعرفه بالكذب.»

۱. عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳ و ص ۲۱۹، ح ۵ و ص ۲۶۰، ح ۵ و ص ۲۶۵، ح ۳.

۲. اباصلت این روایت را به گونه‌های دیگری نیز گزارش کرده است: الایمان قول و عمل (الخصال، ص ۵۳، ح ۸)؛ الایمان إقرار باللسان و معرفة بالقلب و عمل بالأركان (الامالی صدوق، ص ۳۴۰، ح ۴۰۵).

۳. الارشاد، ص ۲۷۵، ح ۲.

۴. الخصال، ص ۵۳، ح ۸. هذا سعوط المجانين إذا سعط به المجنون أفاق.

۵. الخصال، ص ۱۷۹، ح ۲۴۲. قال أبو حاتم: لو قرئ هذا الاسناد علی مجنون لبرئ.

از گزارشی چنین بر می آید که مخالفت جمعی از عامه با وی از آنرو است که وی روایت نبوی ﷺ: «أنا مدينة العلم و علی بابها» را گزارش کرده بود؛ چه این که وقتی یحیی بن معین او را موثق می شمارد، راوی می گوید:

«إنه حدث عن أبي معاوية بحديث أنا مدينة العلم و علی بابها» و یحیی که از این اتهام بر آشفته می شود، می گوید: «ما تریدون من هذا المسکین ألیس قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن أبي معاوية هذا أو نحوه؟»

در نقل هایی که "خطیب بغدادی" آورده است، به نظر می رسد در دوره هایی یحیی بن معین وی را به خاطر روایت نبوی فوق - که به روایت اعمش<sup>۱</sup> معروف بوده - تخطئه می کرده است تا آنجا که در می یابد که دیگران نیز این روایت را از ابومعاویه نقل کرده اند؛ بنابراین، به صداقت نقل اباصلت اطمینان می یابد و پس از آن از او حمایت می کرده است.<sup>۲</sup>

گزارش های بسیاری در دست است که رجالی شهیر عامه (یحیی بن معین) او را در نقل روایات موثق دانسته است.<sup>۳</sup> این شهادت وی از این جهت که او با اباصلت مراد داشته است، از اهمیت والایی برخوردار است. حاکم نیشابوری نیز ذیل روایت نبوی پیش گفته می نویسد:

«هذا حدیث صحیح الإسناد و أبوالصلت ثقة مأمون»<sup>۴</sup>

### ب) مخالفان

عقیلی (م ۳۲۲ق) با برخوردی تند می نویسد: «عبدالسلام بن صالح أبوالصلت الهروی کان رافضياً خبیثاً» و پس از نقل یک روایت از وی اضافه می کند که: «برخی از محدثان هم چون عبدالله بن أحمد بر این باور هستند که: أبوالصلت غیر مستقیم الامر»<sup>۵</sup>

۱. از آنجا که ابومعاویه این روایت را از استاد خویش "اعمش" و او از مجاهد و وی از امام علی علیه السلام نقل کرده به «روایت اعمش» معروف بوده است.

۲. فأجاب إبراهيم بن عبدالله بن الجنید عن حاله و أمّا حدیث الأعمش فإن أبوالصلت کان یرویه عن أبي معاوية عنه فأنکره أحمد بن حنبل و یحیی بن معین من حدیث أبي معاوية ثمّ بحث یحیی عنه فوجد غیر أبي الصلت قد رواه عن أبي معاوية.

۳. المستدرک للحاکم، ج ۳، ص ۱۲۶، نگاه کن: تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۰. خطیب متون متعددی را گزارش کرده است.

۴. المستدرک للحاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.

۵. ضعفاء عقیلی، ج ۳، ص ۷۱، ش ۱۰۳۶.



ابن‌اثیر نیز چون گزارش روایات فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام را از عبدالسلام بن صالح تاب نمی‌آورد، می‌گوید:

«و لعبدالسلام هذا عن عبدالرزاق أحادیث مناكیر فی فضائل علی و فاطمة و الحسن و الحسین و هو متهم فی هذه الأحادیث و یروی عن علی بن موسی‌الرضا حدیث: [الإیمان معرفة بالقلب] و هو متهم فی هذه الأحادیث.»<sup>۱</sup>

ابونعیم اصفهانی هم احادیث اباصلت را مورد انکار عالمان عامه می‌شمرد.<sup>۲</sup> دیدترین برخورد با وی را ابراهیم بن یعقوب جوزجانی گزارش کرده است که به‌نظر می‌رسد، عالمان عامه در برخورد با وی نه تنها به مسایل علمی پای‌بند نبوده‌اند؛ بلکه به نزاکت عمومی نیز ملتزم نبوده‌اند. جوزجانی می‌گوید:

«كان أبوالصلت الهروی زائغاً عن الحق، مائلاً عن القصد، سمعت من حدثني عن بعض الأئمة أنه قال فيه هو أكذب من روث حمار الدجال وكان قديماً متلوثاً في الأقدار.»<sup>۳</sup>

تمایلات اباصلت به عامه در ابتدای جوانی و حدیث‌پژوهی وی تقریباً آشکار است و به‌نظر می‌رسد، وی بیشتر دانش خود را از علمای عامه فرا گرفته باشد؛ هرچند بعدها با امام رضا علیه‌السلام، مانوس شده و اندیشه‌ی وی دگرگون می‌شود. به‌نظر می‌رسد که شایسته است، زندگی وی را در دو بخش مختلف مطالعه کرد. بخش نخست اندیشه‌ای کاملاً عامی مسلک داشته است و بخش دوم - که احتمالاً پس از عصر امام رضا علیه‌السلام است - تحت تأثیر اندیشه‌های شیعی بوده است. تغییر این اندیشه را می‌توان در گونه‌های مختلف روایات گزارش شده از وی جست؛ به عنوان نمونه، یکی از روایاتی که وی در بخش نخست زندگی خود نقل کرده است، چنین است:

"خطیب بغدادی" به سند متصل خویش از وی چنین گزارش می‌کند:

حدثنا أبوالصلت الهروی - عبدالسلام بن صالح - حدثنا عبدالله بن نمیر، حدثنا سفیان، حدثنا شریک عن أبي إسحاق عن زيد بن تبيع عن حذيفة قال: ذكرت الإمارة

۱. الکامل، ج ۵، ص ۳۳۲، ش ۵۱۸.

۲. الضعفاء الاصفهانی، ص ۱۰۸، ش ۱۴۰.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸، ش ۷۲۸.

أو الخلافة عند النبي ﷺ فقال: «إن وليتموها أبابكر وجدتموه ضعيفا في بدنه، قويا في أمر الله و إن وليتموها عمر وجدتموه قويا في أمر الله، قويا في بدنه و إن وليتموها عليا وجدتموه هاديا مهديا يسلك بكم على الطريق المستقيم.»

حذیفه گوید بحث امارت و خلافت در حضور پیامبر خدا ﷺ مطرح شد. حضرت فرمود: «اگر ابابکر را والی نمایید، او برای این کار دارای ضعف بدنی است و حال آن که او را در امر خدا قوی خواهید یافت و اگر عمر را به ولایت رسانید او را در امر خدا و وضعیّت جسمی اش قوی خواهید یافت و اگر علی ؑ را به ولایت گمارید، او را هدایت کننده، هدایت شده‌ای خواهید یافت که شما را به راه مستقیم دلالت خواهد کرد.»<sup>۱</sup>

اما روایات وی در بخش پایانی زندگی او به‌خوبی به تغییر اندیشه وی گواهی می‌دهد، البته به‌نظر می‌رسد، در این روایات نیز نوعی تدریج نهفته است؛ چه این که برخی از این روایات اعتقاد کامل وی به ولایت و امامت را بازگو می‌کند و برخی دیگر همراه نوعی تردید و یا سؤالات حقیقت جویانه است.

این قلم بر این باور است که اباصلت در ماه‌های نخست آشنایی اش با امام به صورت کلی اندیشه شیعی را پذیرفته بود؛ ولی گاه شبهات و شایعات سبب سؤالاتی می‌شد که وی برای دریافت پاسخش نهایت تلاش خویش را به منصفی ظهور می‌گذاشت؛ بر این اساس، روایات عرضی حدیث اباصلت نسبت به کلّ روایات او تعدادی چشم‌گیر است. گروهی دیگر از روایات وی هیچ بوی تردید و یا سؤالات عامی زده نمی‌دهد که باید آن‌ها را مربوط به دوران استقرار کامل اندیشه شیعی او دانست. از میان ده‌ها روایت دو گزارش را بر گزیده‌ایم. این دو روایت به گونه‌ای این تدریج تشیع‌پذیری وی را به تصویر می‌کشد:

### روایت اوّل

به‌نظر می‌رسد، این گزارش مربوط به دوران ابتدای آشنایی وی با امام رضا ؑ، باشد: عبدالسلام هر وی خود را به زندان امام هشتم در سرخس می‌رساند. امام را در بند می‌بیند، از زندانبان می‌خواهد که نزد امام برود و او مانع می‌شود و دلیل آن را عبادت پیوسته امام می‌داند که در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و تنها در سه نوبت برای مناجات با خدا از

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص، ش ۷۲۸.

نماز دست می‌کشد. اباصلت می‌خواهد که در یکی از این سه نوبت برای خود اجازه‌ی ملاقات بگیرد. او خود این‌گونه گزارش می‌کند: «وقتی نزد امام رفتم، وی را در حالی که در مکان نماز خویش متفکرانه نشسته است، ملاقات کردم.» از امام پرسیدم: یابن رسول الله ما شیء یحکبه عنکم الناس؟ گفتم: یابن رسول الله! این چیست که مردم از شما شایع کرده‌اند؟ امام گفت: مردم چه می‌گویند؟ گفتم: «یقولون إنکم تدعون أن الناس لکم عبید» می‌گویند: شما ادعا کرده‌اید که مردم بنده‌ی زر خرید ما هستند!

امام - که به‌نظر می‌رسد، از این سخن برآشفته شده بود - فرمود: خداوندا! ای کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده‌ای و به ناپیدا و پیدا آگاهی، تو شاهدی که من چنین مطلبی را هرگز نگفته‌ام و از احدی از پدرانم علیهم‌السلام نشنیده‌ام که چنین کلامی گفته باشند، بار الها! تو خود میدانی که از این مردم چه ستم‌هایی به ما وارد شده است و این که این افترا هم از ستم‌های ایشان است که درباره‌ی ما روا داشته‌اند، آنگاه به من روی کرده فرمود: ای عبدالسلام! اگر اینان بنا بر گفتار خودشان - که به ما نسبت می‌دهند - که ما گفته‌ایم همگی بنده زر خرید ما هستند؛ پس بگویند از چه کسی ما آنان را خریده‌ایم؟ عرض کردم: راست گفتمی یابن رسول الله! سپس فرمود: ای عبدالسلام! آیا تو منکری آنچه را خداوند تعالی از ولایت و امامت ما بر تو و دیگران واجب فرموده است؛ چنان‌که دیگران منکر هستند؟ گفتم: پناه به خدا، هرگز! بلکه من به ولایت و امامت شما اقرار دارم.<sup>۱</sup>

### روایت دوم

این روایت که در بردارنده‌ی گفت‌وگوی دو سویه‌ی وی با امام هشتم علیه‌السلام است، به‌خوبی گویای آن است که امام وی را از شیعیان می‌داند؛ بنابراین، بایسته است که وی در این زمان دیگر در شمار راویان شیعی قرار گرفته باشد. این روایت زیبا را از کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام می‌خوانیم:

صدوق به سند متصل خویش از وی چنین گزارش می‌کند: از امام رضا علیه‌السلام شنیدم که چنین می‌فرمود: «رحم الله عبداً أحیا أمرنا»؛ خداوند رحمت کند، کسی را که امر ما را زنده بدارد، عرض کردم: چگونه امر شما را زنده بدارد؟ حضرت فرمودند: «یتعلم علومنا و یعلمها الناس فإن الناس لو

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۸۴.

علموا محاسن کلامنا لاتبعونا»؛ علوم ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد؛ زیرا اگر مردم بر آن گفتار نیک اطلاع می‌یافتند، از ما پیروی می‌کردند.

اباصلت می‌پرسد از امام صادق علیه السلام برای ما روایتی نقل شده است که آن حضرت فرمودند: هرکس مطلبی را بیاموزد تا با افراد نادان بحث و جدل کند یا با علمای به مباهات و فخر فروشی پردازد و یک جماعتی از مردم را به سوی خود متوجه کند، چنین شخصی اهل جهنم است، امام رضا علیه السلام فرمودند: جلدم درست فرمودند، آیا می‌دانی سفها و نادانان چه کسانی هستند؟ "عرض کردم": خیر، یابن رسول الله! حضرت فرمودند: آنان داستان‌پردازان اهل سنت هستند. آیا می‌دانی علما چه کسانی هستند؟ "عرض کردم": خیر، یابن رسول الله! حضرت فرمودند، آنان علمای آل محمد علیهم السلام هستند که خداوند اطاعت و دوستی آنها را واجب کرده است، "سپس فرمودند: آیا می‌دانی منظور آن حضرت از این‌که فرموده‌اند تا مردم را به سوی خود متوجه کند، چه بوده است؟ عرض کردم خیر، فرمود: به خدا قسم! منظور آن حضرت، ادعای نابجا و ناروای امامت است و هر شخصی چنین کند، اهل جهنم خواهد بود.<sup>۱</sup>

"خطیب بغدادی" از وی سخنی را نقل کرده که به خوبی شاهد این تغییر نگرش وی است. در این گزارش راوی می‌گوید اباصلت می‌گفت: «کلب للعلویة خیر من جمیع بنی أمیة» به او گفته شد، چه می‌گویی؟ عثمان هم در شمار بنی‌امیه است و اباصلت پاسخ داد، آری می‌دانم که عثمان هم در شمار بنی‌امیه است.<sup>۲</sup>

این تغییر اندیشه سبب شده بود، در همان زمان حیات وی نیز رجالیان و اهل حدیث عامه در وثاقت و نوع نگرش وی تردید کنند؛ بنابراین، پرسش‌های متعدد آنان از مشایخ اهل حدیث درباره‌ی وثاقت اباصلت - که پیش از این گذشت - از پس‌لرزه‌های همین تغییر اندیشه است. به هر تقدیر وثاقت "اباصلت" بین رجالیان شیعه و بخشی از رجالیان عامه - نظیر یحیی بن معین - پذیرفته شده است. می‌توان امامی بودن وی را نیز با توجه به تصریح‌های گسترده‌ی عامه، مخالفت ایشان با وی به جهت اندیشه‌ی شیعی او و روایات متعدد وی، در متون امامیه که حاکی از اندیشه او است، اثبات کرد. گفتنی است؛ اباصلت عبدالسلام بن صالح هروی در روز چهارشنبه، بیست و چهارم شوال سال ۲۳۶ق به دیار باقی شتافت.<sup>۳</sup>

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۶۹، ترجمه‌ی غفاری و مستفید، ج ۱، ص ۶۲۱.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸، ش ۷۲۸.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸، ش ۷۲۸.

## منابع

- اختيار معرفة الرجال (المعروف برجال الكشي)، محمد بن حسن طوسي (معروف به شيخ طوسي م ٤٦٠هـ)، تصحيح حسن مصطفوي، مشهد، دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ش.
- الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان (معروف به شيخ مفيد م ٤١٣ق)، تحقيق مؤسسه آل البيت لتحقيق التراث، چاپ دوم، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ق.
- الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، محمد بن حسن طوسي (معروف به شيخ طوسي م ٤٦٠هـ)، تحقيق سيد حسن موسوي خراسان، چاپ سوم، بيروت، دارالأضواء، ١٤٠٦ق.
- الامالي، محمد بن حسن طوسي (معروف به شيخ طوسي م ٤٦٠هـ)، تحقيق مؤسسه البعثة، قم، دارالثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- البداية و النهاية، اسماعيل بن كثير دمشقي (م ٧٧٤ق)، تحقيق علي شيري، چاپ اول، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ق.
- تاريخ الاسلام، محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي (م ٧٤٨ق)، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، چاپ اول، بيروت، دارالكتب العربي، ١٤٠٧ق.
- تاريخ بغداد او مدينه السلام، احمد بن علي خطيب بغدادى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٧ق.
- كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه (م ٣٦٧ق)، تحقيق جواد قيومي، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٧ق.
- تهذيب الاحكام، محمد بن حسن طوسي (معروف به شيخ طوسي م ٤٦٠هـ)، چاپ سوم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٤ش.
- حياة الامام الرضا عليه السلام، باقر شريف القرشي، قم، سعيد بن جبیر، ١٣٧٢ش.
- الخصال، محمد بن علي بن بابويه (معروف به شيخ صدوق م ٣٨١ق)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٣٦٢ش.
- رجال البرقي، احمد بن محمد برقي، تحقيق جواد القيومي، نشر القيوم، ١٤١٩ق.
- رجال الطوسي، محمد بن حسن طوسي (معروف به شيخ طوسي م ٤٦٠هـ)، تحقيق جواد قيومي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٥ق.
- رجال النجاشي، احمد بن علي نجاشي، تحقيق موسى شيبيري زنجاني، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ق.
- الضعفاء، ابونعيم الاصفهاني (م ٤٣٥ق)، تحقيق حمادة، فاروق الدارالثقافة - الدار البيضاء المغرب.

- الضعفاء، محمد بن عمرو العقيلي (م ۳۲۲ق)، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۸ق.
- علل الشرائع، محمد بن علي بن بابويه (معروف به شيخ صدوق م ۳۸۱ق)، چاپ اول، بيروت، دار احياء التراث، ۱۴۰۸ق.
- عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علي بن بابويه (معروف به شيخ صدوق م ۳۸۱ق)، تحقيق سيدمهدى حسيني لاجوردی، تهران، جهان.
- الكافي، محمد بن يعقوب الكليني (شيخ كليني م ۳۲۹ق)، تصحيح و تعليق على ابر غفاري، چاپ سوم تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۳۸۸ق.
- الكامل في ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدي، تحقيق مختار غزوي، يحيى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۹ق.
- كتاب من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه (معروف به شيخ صدوق م ۳۸۱ق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله حاکم نيشابوري (م ۴۰۵ق)، تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلي، بيروت، دارالمعرفة.
- معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خويي، قم، مركز نشرالثقافه الاسلاميه، ۱۴۱۳ق.